

سیندرلا

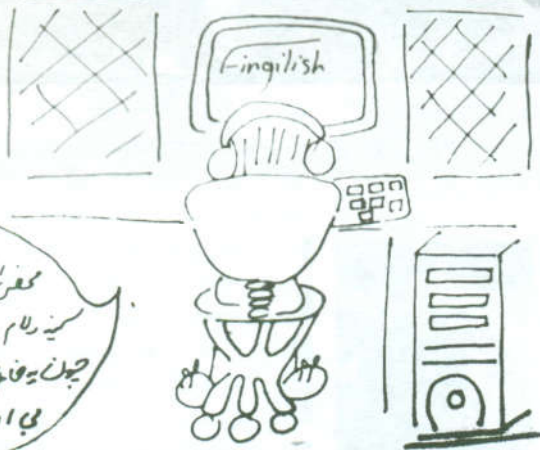
• هانیه دادسرسنت

خلاصه بعد از کلی جر و بحث سر زنگ در بین پدر و دختر، بابای سیندرلا بدون این که حتی از مانیتور آیفون ببیند کی پشت دره، در رو باز کرد. بعد از یه ربع در ساختمان اصلی به صدا در اومد و دو نفر وارد شدن: - آهای! کسی خونه نیست؟ بابای سیندرلا، سیندرلا، عروس گلم! منم پدر ژیتو! کسی اینجا نیست یه کافه گلاسه ای، کاپوچینویی چیزی بده دست آدم؟ در همین چین، سیندرلا داد زد: اتاق من اینجاست! طبقه بالا در دوم. پینوکیو رو بفرست ببینیم باهاش تفاهم دارم یا نه!

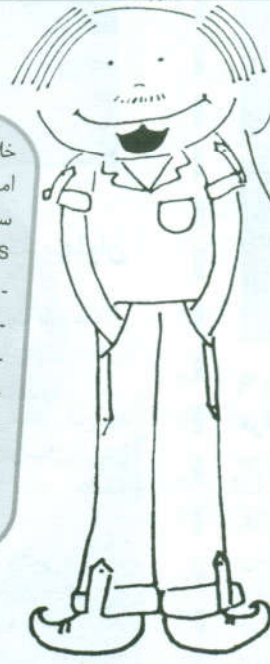
یکی بود یکی نبود. غیر از خدای مهربون، یه عالمه آدم های رنگارنگ با کلی مشکل و مسأله ترافیک و گاز سوز کردن خودروها با گاز طبیعی CNG ... یه سیندرلایی بود که با باباش توی یه قصر کوچولو زندگی می کردند از کارخونه باباشم یه نون و بوقلمونی در می آوردن. یه روز که بابای سیندرلا داشت با نامادری آینده سیندرلا چت می کرد، زنگ در به صدا در اومد. سیندرلا هم سرش خیلی شلوغ بود و کلی SMS پراش زده بودن که باید به همشون جواب می داد.

البته طرفداران خاصی دارد. یکی از نوجوانان خوش ذوق، به شیوه کار ابوشهرزاد قصه گو داستانی نوشته و برای ما فرستاد. ضمناً زحمت کاریکاتورهاش را هم کشیده است. برای این که از نویسنده محترم تشکری کرده و پاسخ لطفش را داده باشیم، داستانش را تقدیم می کنیم. به این امید که دیگر علاقه مندان هم دست به قلم شده، طبع و توان خودشان را در طنز محکی بزنند...

بابای سیندرلا



ممنون از خداوندی که منم بابای
سیندرلام منتهی الان منم بزرگم
چون یه خانم محترمه اومده توام بزرگم
بی احترامی نشو.



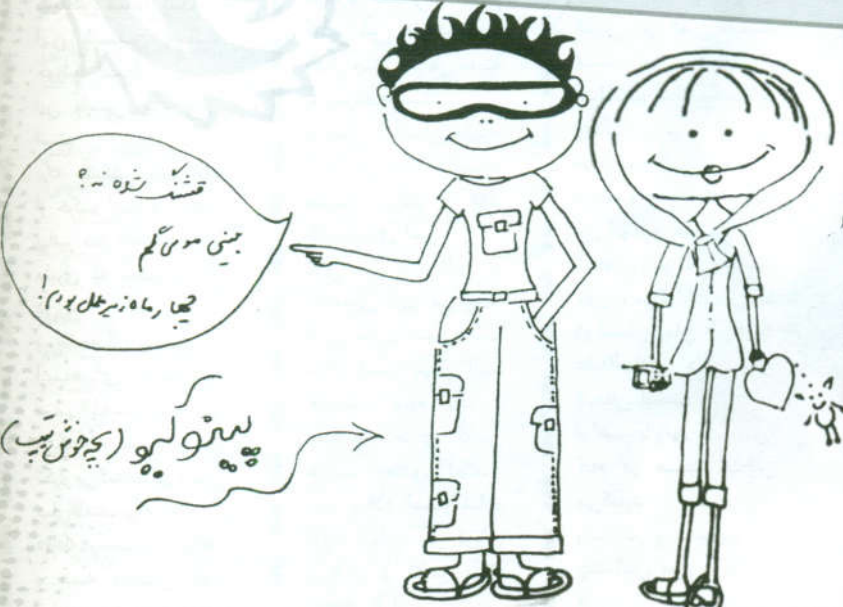
رفته بودم یه پارک
که ما گفته میفتد حراشه
روم چشما مو لیزه کردم!

سرکه ترش شربتو

به خاطر سنت که هنوز برای ازدواج بچه ای؛ صفر هم که ارزشی نداره؛ هرچند تا دلت می خواد بزار. - اولاً نه، دختر ترشیده نیستیم و ملاحظه جیب تو و باباتو کردم. بعدشم، چی شد پولدار شدین؟ تو که بابات نجار بود. - نجار نبود و توکار چوب بود و قصه ها خالی بستن، هنوز هم تو کار چوبه، با این فرق که الان تاجر چوبه!

قرمز. - نه زیادم بد نیست. خونه چی داری؟ - بله! یک آلونک ۲۰۰۰ متری توی شمال و یه ۳۰۰۰ متری هم همین جا. - شماره پات چنده؟ پاگنده که نیستی؟ - نه، ۳۵ خوبه؟ - آره، می گم مهریه ۲۰۰۰۰ تا کافیه؟ - اولاً آره نه بله، دوماً مگه دختر ترشیده بودی؟ ... ۲۵۰۰۰ تا ۲۵ (مدرس بنز)

خلاصه پینوکیو رفت بالا و غلط املایی نشست روی صندلی. سیندرلا هم همین طور که داشت SMS می زد گفت: دور کمتر چنده؟ - ۴۸. - قند چند سانته؟ - ۲۰۰. - پسر خوبی هستی؟ - آره! - آره نه بله، ماشینت چیه و چه رنگیه؟ - ابو قرازس یه الگانس (مدرس بنز)



قشنگ تره نه؟
بنی منم عالم
چهار ماهه زیر عمل بودم!

پینوکیو (یک خوش تیپ)

سرکه معطره خانم لیزه کرد
بزارید یه صندلی بر
مخونم ...

و این گونه بود که سیندرلا و پینوکیو پای سفره عقد نشستن و ...

هی سیندرلا SMS می خوند و هی پینوکیو هرهر می خندید. بابای سیندرلا هم داشت با لیتابش (NotBook) با نامادری آینده سیندرلا چت می کرد و با هم قرار می داشتند که به پای هم پیر شن. پدر ژیتو و مادر بزرگ شغل قرمزی هم با یک شرایط کاملاً استثنایی و ساده، با مهریه ۵۰ و ۱۰ دنگ خونه با هم ازدواج کردن و چون خیلی پیر بودن، قرار شد به پای هم مومیایی شن. از اون جایی که ما برای وصل کردن اومدیم و فرهنگ ایران، فرهنگ شاد و کرکر خنده ای، ما واسه همه جفت

خوشی و عروسی تموم شه. اگه احياناً دیدین در نسخه های دیگه نوشته شده بود که نامادری سیندرلا در پی آزار و اذیت سیندرلا بوده یا برعکس، بدونین که در نسخه اصلی دست برده شده بود.

البته بماند که بعداً غربی ها این داستان رو دزدیدن و ادامه دادن. ولی در ادامه داستان که دست نوشته غربی هاست بیان نشده که سیندرلا قبلاً ازدواج کرده بوده. خلاصه قالبش کردن به شاهزاده بدبخت. اگه شاهزاده می دونست سیندرلا بیوه است، عمراً دنبال قضیه لنگ دمپایی اون نمی گرفت. اصلاً از این حرفا گذشته. سیندرلا

کردین واسه چی آمار طلاق روز به روز افزایش پیدا می کنه؟ علت طلاق رو هم نمی گیم؛ چون خوب نیست شما به چیزهای منفی فکر کنی! مینا خانم و همسایه ها مشخصات کامل نویسنده: من فولانی متولد چندسال پیش در شهرک کجا یک آباد نام پدر ... آقا با شماره شناسنامه چند و خورده ای و شماره تماس ۰۹۱۲ Email: www.sarecary.com